

تأثیر ساختار حکومت بر آسیب های اجتماعی و سیاسی دوره صفویه از نگاه قطب الدین نیریزی

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۵، شماره دو: ۷۱۹-۷۵۰

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

یحیی بوذری نژاد^۱

دانشیار دانشگاه تهران

الهه مرندی

استادیار گروه حقوق دانشکده علوم اجتماعی و اقتصاد دانشگاه الزهراء(س)^۲

پذیرش ۹۶/۱۲/۷

دریافت ۹۶/۷/۲۲

چکیده

دوران صفویه یکی از دوران‌های درخشان ایران است. این دوران از چند جهت اهمیت دارد اول اینکه بعد از قرن‌ها مجدداً یک دولت واحدی بر سرزمین‌های ایران زمان ساسانی تشکیل شد و به تعبیر دیگر ملیت ایرانی شکل گرفت و دوم اینکه از جهت مذهبی، شیعه در این سرزمین رسمیت یافت که این رسمیت تاکنون ادامه دارد. اما از جهت دیگر رشد و آبادانی اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و علمی در این دوره را شاهد هستیم. اما همین حکومت در برابر عده‌ای شورشی افغان سر تسلیم فرود آورد و سقوط نمود. در اواخر دوره صفویه آسیب‌های مختلف اجتماعی و سیاسی در قلمرو صفویه وجود داشت که زمینه‌های شکست و اضمحلال حکومت صفویه را فراهم نمود. برخی از دانشمندان و متفکران در آن روزگار با توجه به تحولات اجتماعی و سیاسی صفویه آثاری را در آسیب‌های اجتماعی آن دوران به رشته تحریر در آوردند و برای حل آن آسیب‌ها راه‌حلهایی ارایه داده بودند. قطب الدین نیریزی (۱۱۰۰-۱۱۷۳) از جمله این افراد است که رساله‌های مختلفی را در نقد اوضاع صفویه نگارش نموده است و راه‌حلهایی را نیز برای اصلاح جامعه پیشنهاد کرده است. قطب الدین نیریزی علت اصلی آسیب‌های اجتماعی را در ساختار حاکمیت صفویه می‌داند و حل مسائل اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی را در اصلاح ساختار حکومت می‌داند.

واژگان کلیدی: آسیب‌های اجتماعی، ساختار اجتماعی، صفویه، قطب الدین نیریزی، کنش اجتماعی

^۱ پست الکترونیکی نویسنده مسئول y_bouzarinejad@ut.ac.ir

^۲ ایمیل: e.marandi@alzahra.ac.ir

مقدمه و طرح مساله

در ایامی که دولت‌های غربی همانند پرتقال و انگلستان و حتی فرانسه و... به تدریج به دامنه قلمروهای جغرافیای خود می‌افزودند در قرن دهم هجری حکومت صفویه در ایران سرکار بود که توانسته بود اوضاع ایران را از جهت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با ثبات و پایدار نماید. اما این ثبات اجتماعی در دهه‌های بعدی حکومت صفویه دستخوش آسیب‌های مختلف اجتماعی شد و همین آسیب‌های اجتماعی زمینه‌های زوال حکومت صفویه را فراهم نمود.

از آنجا که ساختار حاکمیت صفویه به صورت هرمی بود هر تغییر و تحولی که در راس هرم روی می‌داد قاعده هرم را دستخوش تغییر و تحولات مختلف می‌نمود. اگر راس هرم به مسائل حکومتی و رعایت ارزش‌های اجتماعی و سیاسی و توجه به قواعد و ساختارهای اجتماعی وفادار باشد به تبع نیز قاعده هرم نیز بدان توجه دارند اما اگر راس هرم به این مسائل توجه ننماید به تدریج قاعده هرم نیز از توجهش به ارزش‌های اجتماعی و ساختارهای قوام بخش اجتماعی می‌کاهد. در دوره صفویه شاهد این هستیم که هنگامی که فساد اعم از فساد اداری و اجتماعی در راس هرم قدرت صفویه رواج پیدا می‌کند و مدیران و طبقه کشورداران آلوده به مفاسد اخلاقی می‌شوند به همان میزان هم فساد در جامعه رواج پیدا می‌کند. همین رواج مفاسد اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی زمینه را برای شکست صفویه از افغان‌ها فراهم می‌کند و باعث زوال این دولت شد.

یکی از متفکران اواخر دوره صفویه که آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی جامعه دوران خود را به خوبی مشاهده و درک نمود و در پی کشف علل آنها و ارائه راهکار برای درمان آن آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی بود قطب الدین نیریزی بود. قطب الدین نیریزی در رساله طب الممالک و فصل الخطاب به تشریح آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی و سیاسی روزگار خود اشاره نموده است و تلاش کرده ضمن بیان آسیب‌ها اجتماعی علل آنها را نیز بیان کند.

ما در این پژوهش با مراجعه به اسناد تاریخی و آثار قطب الدین نیریزی و با تصیف و تحلیل محتوای آثار گوناگون در صدد کشف این نکته می‌باشیم که آسیب‌های اجتماعی روزگار صفویه از منظر قطب الدین چه مسائلی بوده است و قطب الدین برای برون رفت از وضعیت بیمارگونه جامعه خود چه راهکاری را ارائه داده است.

پیشینه تحقیق

تا آنجا که نگارنده این سطور پژوهش نموده است آثار مختلفی درباره زوال دولت صفوی توسط محققان مختلف ایرانی و غیر ایرانی که نگارش یافته است. اثری مانند :

- ایران در بحران (زوال صفویه و سقوط اصفهان) نوشته روی متی ترجمه حسن افشار،

نشر مرکز

- سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی ترجمه و بازنویسی سید جواد طباطبایی، نشر

نگاه معاصر

- علل سقوط شاه سلطان حسین نوشته ژان آنتوان دو سرسو ترجمه ولی الله شادان

انتشارات کتاب سرا

اما هیچ یک از این آثار از موضع آسیب شناسی یک متفکر مسلمان که در آن دوران می زیسته است به آسیب‌های دولت صفویه نپرداخته است. به همین دلیل در این مقاله تلاش شده است که از منظر آسیب‌های اجتماعی به آثار قطب الدین نیریزی پرداخته شود.

چهارچوب مفهومی

آسیب‌شناسی اجتماعی^۱ مفهوم جدیدی است که از علوم زیستی اخذ شده است و مبتنی بر شباهتی است که دانشمندان بین بیماریهای زیستی و عضوی موجودات زنده و بیماریهای اجتماعی قائل شده‌اند. در واقع با رشد علوم زیست شناسی در قرون جدید بسیاری از اصطلاحهای آن علوم برای بیان فرایندهای اجتماعی بکار رفت که یکی از آن اصطلاحها آسیب شناسی اجتماعی است. تشابه بین علوم زیستی و علوم اجتماعی مبتنی بر نظریه اندام وارگی^۲ در جامعه شناسی است. در این نظریه جامعه بشری همانند موجود زنده در نظر گرفته می‌شود و تبیین کارکردهای اجتماعی از طریق قیاسهای زیست شناختی صورت می‌گیرد. در واقع طرفداران این نظریه جامعه را همانند موجود زنده می‌دانند که همانطور که موجود زنده از اندامها و اعضای مختلف تشکیل شده است و هر عضوی کارکرد و وظیفه خاص خود را انجام می‌دهد. جامعه نیز از اعضا و اندامهای مختلفی تشکیل شده است که هر بخشی کارکرد خود را

¹ Social Pathology

² Organicism

دارد. هنگامی که در یک عضو موجود زنده بیماری و یا ناراحتی روی دهد این بیماری و ناراحتی بر دیگر اعضای موجود زنده تاثیر می‌نهد. در جامعه نیز اینگونه است. هنگامی که چیزی بر خلاف رونده کلی جامعه روی دهد و یا اعضای یک جامعه کاری بر خلاف روند جامعه انجام دهند برای آن جامعه بیماری روی داده است.

تشبیه جامعه به موجود زنده نظریه ای است که از گذشته مورد توجه متفکران بوده است. چنانچه افلاطون جامعه را همچون بدن می‌دانست و آن را به سه بخش سر (زمامداران و اداره کنندگان جامعه)، قلب (سپاهیان و قوای نظامی) و شکم (افرادی که نیازمندیهای مردم را فراهم می‌آوردند) تقسیم کرده بود. تشبیه جامعه به بدن موجود زنده در دوره جدید مورد توجه افرادی مانند اسپنسر و دورکیم قرار گرفت. اسپنسر جامعه را به مثابه موجود زنده ای تلقی نمود که از اجزای به هم پیوسته مانند سر، اندامها، قلب... تشکیل می‌شود و هر یک از این اجزا دارای کارکردی هستند که نتیجه مثبتی برای کل موجود زنده دارند. دورکیم نیز جامعه بشری را همانند یک موجود زنده به حساب می‌آورد و آن را دارای وجدان جمعی لحاظ می‌کرد.^۱

بر این اساس همانگونه که بدن موجود زنده از اعضای مختلف بهره مند است و این اعضا ممکن است دچار بیماری شوند و نتوانند کار خود را انجام دهند. جامعه نیز از اعضای و اندام‌های مختلف تشکیل شده است و ممکن است دچار بیماری و آسیب شود و نتواند کارکرد خود را انجام دهد. حال همانگونه که اطبا به تحقیق و پژوهش پیرامون بیماریها و علل آنها و ارائه راه حل برای درمان آن بیماریها می‌پردازند آسیب‌شناسی اجتماعی نیز به مطالعه و شناخت ریشه بیماریها، بی‌نظمی‌ها و آسیب‌ها در جامعه می‌پردازد. به همین دلیل صاحب نظران آسیب‌شناسی اجتماعی را « مطالعه و ریشه یابی بی‌نظمی‌های اجتماعی » (ستوده، ۱۳۷۸، ۱۴) تعریف کرده‌اند.

در واقع آسیب‌شناسی اجتماعی اولاً؛ به مطالعه و شناخت آسیب‌های اجتماعی و علل و انگیزه‌های پیدایی آنها می‌پردازد. چرا که تشخیص درست دردها، نخستین شرط درمان است. دوماً؛ آسیب‌شناسی اجتماعی درصدد پیشگیری از وقع ناهنجاری اجتماعی و وقوع بیماری و به تعبیر دیگر جرم و انحراف اجتماعی در جامعه است. سوم اینکه؛ در آسیب‌شناسی اجتماعی

^۱ رک: (ممتاز، ۱۳۸۱، ۴۹-۶۰)

درصد این هستند که آسیب‌های اجتماعی را با روش علمی و مناسب درمان نمایند و چهارم اینکه به درمان مدام آسیب‌های اجتماعی پرداخته می‌شود تا انحراف و آسیب اجتماعی مجدداً به جامعه باز نگردد. بنابراین در جامعه ای انحراف و ناهنجاری اجتماعی که بر خلاف ارزشهای پذیرفته اجتماعی باشد روی دهد و آن آسیب درمان نگردد ممکن است همانگونه که بیماری بدن اگر درمان نشود به مرگ و نابودی بینجامد، جامعه نیز به سقوط اجتماعی و زوال برسد.

چارچوب نظری

در هر جامعه‌ای متناسب با عقاید و باورها و شرایط اجتماعی آن جامعه مناسبات و الگوهای رفتاری وجود دارد. فردی که خود را با الگوهای رفتاری و هنجارهای اجتماعی آن جامعه سازگار نماید در اصطلاح جامعه‌شناسی فردی بهنجار است. اما در جوامع افرادی هستند که از الگوها و ارزش‌های پذیرفته شده جامعه پیروی نمی‌کنند. یا گاهی رفتارهایی از برخی افراد دیده می‌شود که به یک مساله عمومی اجتماعی تبدیل می‌شود که سلامت جامعه را به چالش می‌کشد. مانند اینکه طلاق گاهی چنان رواج می‌یابد که سلامت اجتماعی جامعه؛ که در گرو سلامت خانواده است، را با خطر مواجه می‌کند. یا روسپیگری که با سلامت خانواده و اجتماع در تعارض است. و یا گاهی بین مدیران جامعه تخلفاتی به وقوع می‌پیوندد که کلیت جامعه را با آسیب جدی مواجه می‌کند. به طور کلی در درباره چرایی وقوع آسیب اجتماعی چهار نظریه مطرح شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

۱- نظریه فشار اجتماعی^۱

نظریه فشار اجتماعی رفتارهای انحرافی و آسیب‌های اجتماعی را نتیجه فشارهای اجتماع می‌داند. رابرت مرتن یکی از طرفداران نظریه فشار اجتماعی است. در نظر او این جامعه است که فرد را به انحراف و کج رفتاری وای دارد. به تعبیر دیگر، کج رفتاری حاصل فشارهای اجتماعی خاصی است که افراد را به انحراف اجتماعی می‌کشاند (صدیق سروستانی، ۱۳۹۰، ۴۴ ممتاز، ۱۳۸۱، ۶۵)

¹ Structural Strain Theory

۲- نظریه انتقال فرهنگی^۱

نظریه انتقال فرهنگی بر این نکته تاکید دارد که رفتار انحرافی یا آسیب اجتماعی از طریق معاشرت با دوستان ناباب آموخته می‌شود. سادرلند یکی از نظریه پردازان است. او بر این باور است که رفتار انحرافی از طریق معاشرت با اغیار یا پیوند افتراقی یعنی داشتن روابط اجتماعی با انواع خاصی از مردم مانند جنایتکاران آموخته می‌شود. در نظر وی آسیب اجتماعی یاد گرفتنی است یعنی با تعامل دیگران اکتساب می‌شود. او همانند مرتن بر این باور است که کج رفتاری رویدادی طبیعی در جامعه است در حالی که مرتن در سطح ساختار اجتماعی نشان داد که کج رفتاری و انحراف اجتماعی را می‌توان پاسخی عادی به شرایط اجتماعی غیر عادی دانست. (ستوده، ۱۳۷۸، ۱۳۰)

۳- نظریه تضاد^۲

قائلان به نظریه تضاد معتقد هستند که توزیع افتراقی قدرت در جوامع متکثر موجب می‌شود که بر خی گروههایی که سهم کافی از قدرت دارند بتوانند قوانین و مقرراتی تصویب کنند و به اجرا در آورند که به ضرر و زان منافع گروههای رقیب و در خدمت منافع خودشان باشد. به تعبیر دیگر تضاد گرایان معتقداند که تضادهای اجتماعی و فرهنگی موجب پیدایش جرم می‌شود. این دیدگاه که مورد توجه مارکسیست‌ها است بر این باوراند که طبقه سرمایه دار قوانین و مقررات را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که منافع خود را حفظ کند و به هر کسی که مغایر با منافع او باشد کج رفتار نام می‌نهد همچنین انباشت ثروت و قدرت در دست عده‌ای باعث محرومیت عده دیگر می‌شود که خود همین زمینه‌های ناهنجاری اجتماعی را پدید می‌آورد.

۴- نظریه بر چسب^۳

این نظریه آسیب اجتماعی و کج رفتاری را مفهومی ساخته جامعه می‌داند، یعنی گروهی در جامعه با تصویب قوانینی که تخطی از آنها کج رفتاری محسوب می‌شود، مفهوم کج رفتاری را می‌سازند. در این صورت، آسیب اجتماعی، ویژگی رفتاری که انجام شده نیست بلکه نتیجه

¹ Cultural- Transmission Theory

² Conflict Theory

³ Labeling Theory

اعمال قوانین و مجازتهایی مربوط در مورد فردی است که آن رفتار را انجام داده است. به تعبیر دیگر این گروه‌های اجتماعی هستند که مشخص می‌کنند چه رفتاری و تحت چه شرایطی باید انجام شود. وقتی قانونی وضع گردید، فردی که آنرا زیر پا گذارد به عنوان فردی که نمی‌تواند خود را با قوانین گروه سازگار گرداند، در نظر گرفته شده و کج رفتار یا ناسازگار خوانده می‌شود.

سئوالات پژوهش

سئوال اصلی این پژوهش آن است که قطب‌الدین نیریزی آسیب‌های اجتماعی روزگار خود را چه می‌داند؟ به تعبیر دیگر آسیب‌های اجتماعی دوره صفوی از منظر قطب‌الدین نیریزی چیست؟ از آنجا که این پژوهش اکتشافی است و ما در صدد آن هستیم که آسیب‌های اجتماعی از منظر قطب‌الدین را کشف نمائیم. بنابراین نمی‌توان از فرضیه تحقیق سخن گفتند. اما به هر صورت نگارنده مقاله با رجوع به آثار اجتماعی قطب‌الدین نیریزی و رجوع به آثار تاریخی دوران نیریزی و با تحلیل محتوا این یافته را می‌تواند اثبات نماید که از نظر نیریزی آسیب‌های اجتماعی آن دوران در آسیب‌های اداری، مفاسد اخلاقی و قضائی و در سوء فهم از منابع دینی باز می‌گردد. اما اینکه علل آن آسیب‌ها و راه حل آنها چیست. قطب‌الدین علل به وجود آمدن مفاسد اجتماعی دوران خود را وجود شاه و مدیران ناسالم و فاسد و از طرفی وجود علمای قدرت طلب با فهم ناقص از دین می‌داند.

ما در این جا برای روش نمودن این دیدگاه در ابتدا با بررسی ساختار حکومت صفوی و بیان انواع مفاسد اجتماعی در دوره مورد بحث به بیان و تشریح دیدگاه‌های قطب‌الدین نیریزی خواهیم پرداخت. به نظر نگارنده نمی‌توان به صراحت دیدگاه قطب‌الدین را در یکی از چهار نظریه فوق گنجانیده چرا که قطب‌الدین به مسائل اجتماعی صرفاً نگاه مادی و محسوس ندارد. اما شاید بتوان گفت که از منظر قطب‌الدین آنچه آسیب‌ها و بیماری‌های دولت صفوی را پدید آورد وجود ساختار غلط اجتماعی بود که زمینه را برای به حاکمیت رسیدن افراد فاسد فراهم نمود که فساد آن افراد باعث تسری مفاسد اجتماعی در جامعه و در نهایت سقوط و زوال دولت صفوی شد.

ساختار حکومت صفویه

ساختار اجتماعی به روابط و مناسبات نسبتاً ثابت و پایدار می‌گویند که میان افراد یا گروه‌های اجتماعی یک جامعه که تحت مجموعه مشترکی از ارزشها و هنجارهای فرهنگی گرد آمده‌اند، برقرار باشد. در واقع ساختار اجتماعی مجموعه روابط و پیوندهایی است که میان افراد، گروهها و طبقات مختلف یک جامعه برقرار است و نهادها و رفتارهای اجتماعی یا فرهنگی در آن جامعه بر اساس این روابط ترتیب و تنظیم می‌یابد. در روزگار اقتدار دولت صفوی جامعه صفوی هرمی شکل بود که در راس هرم شاه قرار داشت. در قاعده هرم مردم عادی قرار داشتند که شامل دهقانان مناطق روستایی، صنعتگران، و کارمندان و تجار کوچک شهرها بودند. بین مردم و شاه، اشراف لشکری و کشوری و توده‌ای از مقامات روحانی در سطوح مختلف و با وظایف متفاوت قرار داشتند.

شیوه کنترل اجتماعی حکام تابعه، تظلم خواهی از مقام سلطنت بود که افرادی که مورد ظلم آنان واقع شده‌اند، همیشه می‌توانند به آن دست یازند زیرا هیچ کسی در ایران نمی‌تواند مانع توسل جستن به این رویه باشد؛ هنگامی که فردی برای تظلم خواهی به دربار می‌رسید مطمئن بود که به حالش رسیدگی می‌شد. در واقع این حق سنتی رعایای ایران بود که در صورت ظلم به آنها به دربار رجوع کنند^۱

سیوری در این باره نوشته است « هیچ کشوری وجود ندارد که در آن وظایف پادشاه بیشتر از ایران باشد... هنگامی که او در اردوگاه است، اشتغال‌لش با پایتخت تفاوتی ندارد، و می‌توان گفت که هر روز بیش از شش تا هفت ساعت در میان عموم است که طی آن افراد زیادی از همه درجات نه تنها به دیدن او بلکه تماس با او نیز هستند. غیر ممکن است پادشاهی که آداب و سوم او را تا این حد ملزم به آمیزش با رعایایش می‌سازد از شرایط آنها بی اطلاع باشد؛ و این اطلاع باید منجر به پیشبرد رفاه حال آنان شود مگر آنکه شاه ذاتاً بسیار بی‌خرد باشد.» (سیوری، ۱۳۸۹، ۱۷۶). بر این اساس شاه از وضعیت رعایا خود اطلاع داشت گاهی با لباس‌های مبدل به مراکز مختلف تجمع مردم رجوع می‌کرد و از شرایط آنها مطلع می‌شد و به این صورت میزان صداقت و فرمانبری زیر دستان و کشوریان را جویا

^۱ ر.ک (سیوری، ۱۳۸۹، ۱۸۰)

می‌گشت چنانچه نقل شده است که شاه عباس در یکی از شب‌ها با پوشیدن لباس مبدل برای خرید از قصر خارج شد و مقداری گوشت و نان خرید و با خود به قصر آورد. فردای آن روز در جمع لشکریان خود آن نان و گوشت را وزن نمود و از مقدار وزنی کم تری برخوردار بود مورخین نوشته‌اند که لشکریان و کشوریان به سختی توانستند شاه را از اعدام رئیس ابنیه و فرماندار اصفهان به دلیل عدم نظارت منصرف کنند و نهایتاً شاه به این رضایت داد که نانوا را در تنور اندازند و قصاب را به سخ کشند.

در دوره اقتدار صفوی مناصب دولتی و کشوری متناسب با شایستگی افراد تفویض می‌شد. چنانچه سیوری نوشته است «جامعه صفوی را در فرهنگ امروز بایستی فضیلت سالار نامید؛ این جامعه به طور قطع یک نظام حکومتی اشراف سالار نبود، اگر چه عناصر قدرتمند اشراف سالار هم در آن بودند، امکان نامیدن آن به عنوان یک الیگارشسی باز هم کمتر است... صاحب منصبان بر اساس ارزش و شایستگی شان و نه بر اساس نسبشان منصوب می‌شدند. به همین دلیل آنان با شادمانی جان خود را به خطر می‌انداختند زیرا می‌دانستند که این تنها راه ترقی تا بالاترین مدارج است. مقام در ایران موروثی یا فروشی نبودند. راست است که پسران اشراف بعد از مرگ پدرانشان به نشانه احترام به خدمات شایسته پدرانشان به کشور صفوی، برای تصدی شغل پدران در نظر گرفته شدند، اما این جانشینی تنها برای شایستگی و خدمات خودشان بود.» (سیوری، ۱۳۸۹، ۱۸۰)

در واقع در دوره اقتدار حکومت صفوی هنگامی که شاه با قاطعیت با تخلفات زیردستان خود برخورد می‌نمود این حرکت او منافع از رشد انحرافات اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی در سطح جامعه می‌شد. چرا که آسیب‌های اجتماعی در یک جامعه‌ای که از ساختار هرمی برخوردار است از بالا به پائین یعنی از راس هرم به قاعده هرم سرازیر می‌شود. هنگامی که انواع مفاسد اخلاقی و اداری در راس هرم خود را نشان دهد مشاهده می‌کنیم که در سطح جامعه هم آن مفاسد رواج خواهد یافت. این ساختار حکومت و رسیدگی راس هرم به مسائل کشوری و لشگری در دوره قطب‌الدین نیریزی با چالش مواجه شد و آسیب‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را رقم زد که مورد انتقاد نیریزی قرار گرفت. در ادامه ما به انواع آسیب‌ها و بیماریهای دروه صفوی و شیوه برخورد قطب‌الدین به آنها خواهیم پرداخت.

آسیب‌های اجتماعی دوره قطب‌الدین نیریزی

بی‌تردید در دوره صفوی بسیاری از آسیب‌های اجتماعی که امروزه در جوامع مدرن دیده می‌شود، مشاهده نمی‌شد آسیب‌های مانند اعتیاد، طلاق و غیره و اگر هم بود به میزانی نبود که جامعه را با بحران عمومی مواجه نماید. در اواخر دوره صفوی یعنی روزگار قطب‌الدین نیریزی اتفاقاتی در جامعه ایران افتاد که زمینه را برای فروپاشی دولت صفوی فراهم نمود. به تدریج بین مردم انواع آسیب‌های اجتماعی همچون آسیب‌های اقتصادی و اداری، فساد اخلاقی و رواج پدیده‌های ناهنجاری همانند سرقت، رشوه و خرید و فروش مشاغل دولتی، تفرقه ... این گستردگی بیماری‌های اجتماعی به گونه‌ای است که قطب‌الدین اینگونه نگاشته است « سرتاسر کشور به انواع دردها بیمار گشته، آن چنان که پزشکان از درمانش عاجز مانده‌اند و آرای زیرکان و عاقلان در درمانش به اختلاف و سرگشتگی در افتاده؛ آن چنان که برای این درد کشنده درمانی نمی‌یابند» (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۳۹) البته قطب‌الدین به تفصیل به بیان این آسیب‌های اجتماعی پرداخته است و صرفاً بیان نموده است که جامعه را بیماری گرفته است برای اینکه روشن شود که آسیب‌های اجتماعی در آن دوران چه بوده است می‌بایست به آثار تاریخی مربوط به آن دوران رجوع نمود. ما در اینجا به اختصار به انواع این آسیب‌ها اشاره می‌کنیم آنگاه تحلیل قطب‌الدین نیریزی را نسب به علل و دلایل این آسیب‌ها بیان خواهیم نمود.

آسیب‌های اخلاقی

چنانچه مورخان دوره صفوی بالاخص دوره سلطنت شاه سلطان حسین نگاشته‌اند در این دوره فساد اخلاق جنسی در بین مردم و بالاخص لشگریان رواج فراوان پیدا کرد^۱. غالب

^۱ ناظم رساله مکافات نامه که خود در اواخر دوره صفوی شاهد حوادث روزگار شاه سلطان حسین بوده است چنین آورده است.

همه لوطی و طامع و رشوه‌گیر
نکردند کاری بجز لیوه‌گی
نبودی بجز فکر پس، پیشه‌شان
قرمساق لفظ سزاوارشان

همه احمق و نادرست و شریر
به ایشان خوش افتاده زن شیوه‌گی
خوش آمد چو زن بود اندیشه‌شان
همه فحش زن بود گفتارشان

مدیران مشغول لذات و تمتعات دنیوی بودند. شاه که خود در راس حکومت بود بیش از دیگران در این امور غرق شده بود.^۱ علت مشغول شدن شاه سلطان حسین به لذات دنیوی نفوذ حرم سرایان در راس قدرت و تصمیم سازی برای شاه بودند. حرم سرایان در دوره قدرت شاه عباس بزرگ از قدرت خاصی بهره مند نبودند اما به تدریج از دروه شاه سلیمان به قدرت آنها افزوده شد تا اینکه در دوران شاه سلطان حسین از مهمترین تاثیرگذاران بر قدرت و عزل و نصب مدیران بودند.^۲

در زمان شاه عباس، خواجهگان همیشه در حرم سرا به صورت نمیه زندانی بودند و معمولاً سعی می‌شد که خواجهگان از مناطق دوردست مانند حبشه و چین و... انتخاب شوند تا در ایران کس و کاری نداشته باشند و همیشه وفادار به شاه باشند.^۳ اما در دوره سلطان حسین از بین ایرانیان نیز برای حرم سرا انتخاب می‌شدند. چنانچه تاورنیه در سفرنامه خود آورده است که فرماندار شهر لار، هنگامی که او در سال ۱۶۶۵ از آنجا می‌گذشته است برادر یکی از همین خواجهگان ایرانی بوده است. تاورنیه اضافه کرده که فرماندار لار، چون برادر خود را سالخورده و نزدیک به مرگ می‌دیده است، پسر چهارم خود را اخته کرد، چون می‌خواست او را برای جانشینی شغل برادر به دربار بفرستد اما آن پسر پس از چند روزی فوت می‌کند و جز خجالت چیزی برای پدر باقی نمی‌ماند.^۴ (تاورنیه، ۱۳۸۲، ۳۵۴) در واقع این نشان می‌دهد که بر خلاف دروان گذشته که حرم سرایان در بیرون دربار تحقیر می‌شدند از زمان پادشاهی سلطان حسین

همه کرده از دین احمد هبوط	همه پیرو مذهب قوم لوط
ز بر داشتند از نصاب آن فصول	فعول فعول فعول فعول
تقارب همه وزن گفتارشان	مفاعیل تقطیع کردارشان
شده در نماز آن چنان بی‌خبر	که در سجده کردند کار دگر
به شهری که امرد خودآرا شود	به هر کوچه صد فتنه برپا شود

^۱ ر.ک (محمد هاشم اصف ، ۱۳۸۲ ، ۱۰۵- ۱۱۸)

^۲ به دلیل اینکه شاه سلیمان در دو سال آخر عمر دچار بیماری شد و در قصر زمین گیر شد وی دستورات خود را از طریق خواجهگان ابلاغ می‌کرد و پس از بهبود حاصل کردن شورای خواجهگان در قصر ترتیب داد و از نظر حرم سرایان برای اداره کشور استفاده می‌کرد. ر.ک: (دوسرسو ، ۱۳۹۱ ، ۳۹- ۴۲)

^۳ ر.ک: (شاردن ، ۱۳۷۲ ، ج ۴ ، ۱۳۳۲)

^۴ ر.ک: (دوسرسو ، ۱۳۹۱ ، ۳۸)

وضع خواجهگان به کلی دگرگون گردید. گذر آنها در شهر باشکوه بسیار صورت می‌گرفت و همیشه همراهان زیادی در دنبال آنها حرکت می‌کردند و دیگر کسی حق توهین و تمسخر آنها را نداشت. بلکه مردم وادار می‌شدند به آنها احترام بگذارند. علت این قدرت یابی حرم سرایان آن بود که شاه سلطان حسین همه اختیارات دولتی را به وزیران و خواجهگان خود سپرده بود و آنها دیگر مطمئن بودند که در برابر پادشاه که شکایات مردم از وزیران را به وزیران سپرده بود، جایی برای احساس ترس نداشتند... بدون هیچ ترسی بر اریکه قدرت نشستند و تمام قوانین و رتق و فتق امور مردم را در دست داشتند. و همین یکی از عواملی شد که آسیب‌های اجتماعی از هرم قدرت به سطح جامعه کشیده شد. هنگامی که خود شاه غرق در لذات شود و وزیران هم در این امور مشغول شوند ارزش‌های جامعه که باعث قوام یک جامعه می‌شود به ارزش‌ها و هنجارهای دیگری ختم می‌شود که خود زوال صفوییه را پی داشت.^۱

آسیب‌های اداری و قضایی

قدرت‌یابی حرم‌سرایان در دولت صفوی نه تنها مسیر را برای رواج بی بند باری در جامعه رواج داد بلکه باعث قدرت‌یابی افراد نالایق بر مناصب دولتی و لشگری شد. در این روزگار رشوه‌گیری و پرداخت پول برای مناصب دولتی به عنوان یک امر معمول اجتماعی تبدیل می‌شود کروسینسکی نوشته است « هر حکمرانی عجله داشت که جیب اش را پر کند، تا شاید با آن کاخ دیگری بخرد، یا با آن مجازاتی را که می‌ترسید ظلم هایش به دنبال بیاورد از خود دور کند، همه به هزینه مردم تنگ دستی که از هر نظر، در این تغییرات مکرر، سرشان کلاه می‌رفت... مردم از دست حاکمان به ستوه آمده بودند که مقامشان را فقط لقمه‌ای چرب می‌دیدند، و کارشان بیشتر غارت شهرها و ولایات بود تا اداره ی امور، و این کار را با احتیاط و تردید کمتری انجام می‌دادند زیرا می‌دانستند که مصونیت دارند.» (دوسرسو، ۱۳۹۳، ۲۰۵)

علت این فساد اقتصادی و فقر اقتصادی مردم به قدرت گرفتن حرم سرایان باز می‌گردد.^۲ در واقع هنگامی که حرم سرایان به قدرت رسیدند چون افرادی بی خانواده و بی وارث بودند،

^۱ ر.ک: (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۷، ۴۹۰)

^۲ همان شورای خواجهگان که زمان شاه سلیمان تشکیل شده بود در زمان شاه سلطان حسین هم ادامه داشت. در این شورا تصمیمات بزرگ دولتی مانند جنگ و صلح، بستن قراردادهای با کشورهای خارجی، گزینش فرمانداران

و نمی دانستند ثروت‌های هنگفت خود را به کسی منتقل کنند، فروشنده همه پست‌های دولتی گردیدند. هر گونه مقام ارزشمند اداری به بهای طلا و آن هم حراج گونه و در برابر دیدگان همه خرید و فروش می‌شد. البته در اینجا دیگر شایستگی شرط نبود، بلکه بهای گران تر شرط اصلی بود، این هرج و مرج زیان بار نتایج بسیار بدی به بار آورد. نخست آنکه همچشمی و هم‌آوردی برای تحصیل دانش و کاردانی از میان رفت و کسی به خود رنج در پیشرفت معنوی نمی داد و شکوفایی استعداد و هوش ذاتی بی ارزش می‌شد، چون دیگر این خصایص وسیله پیشرفت در زندگی نمی بود. دوم آنکه با خریدن مشاغل اداری می‌بایست هر چه زودتر و به هر راهی که ممکن بود نه تنها بهای مقام پرداخت شده را از نو به دست آورد، بلکه برای نگهداری آن پول بیشتری فراهم کرد.^۱ خواجهگان که به نام شاه فرمان روایی می‌کردند از هر گونه غارت و چپاول کوتاهی نمی کردند و برای به دست آوردن پول و ثروت بیشتر دائماً مناصب را می‌فروختند.^۲

و والیان و دیگر کارهای مانند آن، در دست همین شورای خواجهگان بود. در همان زمان شاه سلطان حسین غرق در خوشی‌ها و لذت‌های حرمسرا بود و کوچک ترین دخالت موثری نمی کرد. البته همه فرمان‌ها به نام شاه صادر می‌گردید و این فرمان‌ها در همه جا و برای همه کس اجرا می‌شد. ر.ک: (دوسرسو، ۱۳۹۱، ۴۲) صاحب مکافات نامه در این باره سروده است:

ز «خواجه‌سرا» خامه را نفرت است	که مقبولشان گنده و نکبت است
مخور زاهد فریب فضل از عمامه زاهد	که در گنبد ز بی‌مغزی صدا بسیار می‌پیچد
چه این ناقصان نه مرد و نه زن	خدا ناشناسان ابلیس فن
نه از نوع انسان نه از جنس دد	ندانسته کاری به غیر از لگد
نه عقل و نه فهم و نه دین و نه داد	نه آب و نه آتش نه خاک و نه باد
چو «خواجه‌سرا» گشت فرمانروا	بگو خواجه را تا رود در سرا
گرفتند زرها ز شاه و گدا	ز انعام و از رشوه و از ربا
نموده حرام از پی مستحب	به دادند زرها به روم و عرب
که حاجی و هم کربلایی شوند	به هم چشمی، هم مرائی شوند

^۱ ر.ک: (دوسرسو، ۱۳۹۱، ۴۲)

^۲ صاحب مکافات نامه وضعیت اخلاقی و فساد اداری چنین ترسیم کرده است

چو میران ناموس گشتند مست	فرق‌های امر الهی شکست
به لهو و لعب جمله مفتون شده	همه لیلی خویش و مجنون شده
چو با لهو و تن‌پروری گشت رام	نبیند دگر دولتش انتظام
چو در دولتی رشوه گردید باب	اساسش شود بی‌تأمل خراب

این آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی که از دربار شروع سرچشمه می‌گرفت و در همه سطوح کشور جریان پیدا کرد. حتی در بین ماموران انتظامی نیز رواج یافت و باعث شد که امنیت کشور و مردم به خطر بیفتد و تجارت و کسب و کار مردم به خطر بیفتد. چنانچه کروسینسکی نقل کرده که « داروغه‌ها از دزدانی که به جنگ آنان می‌افتادند، به جای آن که آنان را محاکمه و زندانی کنند، مانند زندانیان جنگی جریمه می‌گرفتند و اگر برخی از آنان قادر به پرداخت جریمه نبودند، شبانه آنان را از توقیف آزاد می‌کردند تا از راه دزدی جریمه پرداخت کنند. نه تنها با راهزنان به تسامح رفتار می‌شد، بلکه راهزنان مورد تشویق قرار می‌گرفتند و راهزنی کمابیش مجاز شمرده می‌شد.» (کروسینسکی، ۱۳۹۰، ۲۶) این مساله به گونه‌ای به عنوان ارزش اجتماعی تلقی شده بود به گونه‌ای که مادران کودکان خود را با وعده غذایی مناسب به دزدی تشویق می‌کردند.

به همان اندازه که انحراف از ارزش‌ها بین درباریان و به تبع بین مردم رواج یافت نحوه برخورد نهادهای قضایی و نظارتی بر جامعه هم دگرگون شد. همانطور که در سطور قبل اشاره کردم ساختار حکومت صفوی به این گونه بود که مردم برای دادخواهی از صاحب منصبان به شاه رجوع می‌کردند. هنگامی که شاه در قصر خود را با لذات مشغول نمود و امور کشوری را به وزیران و خواجگان سپرد در واقع تظلم خواهی مردم را به وزیرانی و افرادی واگذار نمود که خودشان از عوامل ظلم بودند. چنانچه موارد بسیاری را مورخان ذکر کرده‌اند که هنگامی که فردی موفق می‌شد شاه را ببیند و عرض تظلم نماید و شاه به وزیر دستور رسیدگی صادر می‌کرد. همان وزیر و اطرافیان او به جای رفع ظلم به خشونت و اذیت و آزار فرد تظلم خواه می‌پرداختند. چنانچه در مورد تظلم خواهی افغان‌ها و برخورد وزیر با وی پیش آمده است. حتی هنگامی که سفیر عثمانی به شاه ایران از طرف حاکم عثمانی اندازهایی در خصوص اطرافیان شاه می‌دهد. اطرافیان شاه با رفتاری زشت با سفیر و فرستاده عثمانی برخورد می‌کنند.^۱

^۱ چون خبر این وقایع قبیحه به سمع سلطان البرین و خاقان البحرین، السلطان ابن السلطان، سلطان روم رسید، ارکان دولت خود را احضار فرمود و از روی مصلحت به ایشان فرمود که: «ما را با پادشاه ایران، اخوت و دوستی است. باید دولت ایران را محافظت نمود- زیرا که دولت روم و دولت ایران، تکیه بر یکدیگر دارند. نامه اخوت علامه‌ای که مشتمل باشد بر نصایح و مواعظ حسنه بنویسید به پادشاه ایران و بنویسید که وزرا و امرا و ارکان دولت خود را تغییر و تبدیل بدهد و اگر در این باب، اهمال و تغافل ورزد، دولت خود را به باد فنا خواهد داد.» به ایلچی، فرمود نامه سلطان

از جهت برخورد با مجرمان خواجگان و حرم سرایان با سوء استفاده از شاه، خود را از مجازات اعدام مصون داشتند و دیگر اینکه برخلاف سیاست شاه عباس همه مجازات‌ها حتی بزرگترین جنایت‌ها تبدیل به مصادره اموال و یا جریمه‌های سنگین می‌شد که خود آنها با زیرکی دریافت آن را به سود خود می‌کردند. در واقع قبل از شاه سلطان حسین مصادره اموال بزرگان تقریباً کاری محال بود. در صورت گناه و جرم، مجازات آنها اعدام بود و اگر مرتکب گناه کوچکی می‌شدند، مجازات بدنی، به ویژه با چوب و فلک، اعمال می‌شد، ولی ثروت و اموال همیشه در خانواده محفوظ می‌ماند و دیگر اعضای خانواده همواره به شاه وفادار بودند. همواره بزرگان در دولت صفوی از مجازات اعدام و تنبیه بدنی خوف داشتند. در عوض برای اقشار پائین جامعه به مجازات به صورت پرداخت جریمه اعمال می‌شد. دوسرسو در این باره نوشته است «ترحم و نرم دلی شاه سلطان حسین، که خواجگان پیوسته آن را تشویق می‌کردند، مجازات اعدام را در زمان پادشاهی او، به توقیف و ضبط اموال و جرایم کوچک تر را به پرداخت جریمه نقدی سنگین تبدیل کرد. البته این دریافت جریمه‌ها همیشه به سود خواجگان و وزیران بود. افزون بر آن مشورت و نصایح خواجگان و وزیران از آنکه اموال توقیف شده برای خزانه شاهی جنبه غیر شرعی و ناعدالتی دارد حس ترحم و سادگی بیش از اندازه شاه را به نپذیرفتن آن تحریک می‌کردند و آن را میان خود و ایادیشان تقسیم می‌کردند»^۱ (دوسرسو،

روم را تمام برخواندند. و سلطان جمشیدنشان، بعد از استماع مضامین آن نامه، به ارکان دولت خود فرمود: «در این باب، چه می‌گویید؟» به خاک پایش عرض نمودند که: «سلطان روم و اتباعش در دریای غی و ضلالت و گمراهی، غرقه می‌باشند. کسی که خود، گمراه است، چگونه دیگری را هدایت و راهنمایی می‌تواند نمود؟ ای جهان‌مطاع، سلطان روم و اتباعش بر تو و اتباع تو حسد می‌برند و نسبت به حضرت تو بسیار بی‌ادبی کرده‌اند و استخفاف تو نموده‌اند و انشاء الله به اقبال تو به شمشیر کج قزلباشی، تشریفات رومیه را به آتش خواهیم سوخت و دولت عثمانیه را بر باد فنا خواهیم داد. ایلچی روم را اعزاز و اکرام نمودند و مخالف کلام معجز نظام جناب معصوم (ع) که «اکرموا الضیف و لو کان کافرا» با ایلچی، رفتار نمودند و او را به تمسخر و طعن، خوار کردند. در شب دهم ورود ایلچی، به اشارت مقربین درگاه جهان‌پناه، سرهنگان خونخوار و رندان و بهادران ازدها کردار، فوجی در لباس عیاری و شبروی و مکاری، به سرای ایلچی روم که عمر آقا نام داشت، رفتند و ... سیلت‌های ایشان را تراشیده و اموالشان، آنچه قیمتی بود، ربودند و هر یک از آن رندان مکار، به راهی گریختند. (اصف، ۱۳۹۲، ۱۰۶)

^۱ میرزا محمد خلیل مرعشی و خامت وضع دربار سلطان حسین را به ازدیاد حسادت و افزایش شهوت و فقدان نظم و بند و بست درباریا نسبت می‌دهد. او مخصوصاً از این که باید رشوه داد تا منصبی عالی گرفت تاسف می‌نماید.

۱۳۹۱، ۵۵) عدم برخورد جدی با تخلفات بزرگان باعث شد که آنها با آسودگی از هیچ کاری برای بدست آوردن ثروت دریغ نکنند. آنها فشار خود را بر مردم زیاد می‌کردند و موجبات نارضی شدن مردم را فراهم نمودند.

این نوع برخورد با مجرمان بالاخص با دزدان و رهنان و دیگر والی‌ها باعث شد که راههای ارتباطی ایران نا امن شود و بازرگانی ایران از بین برود. سفرنامه نویسان غربی در آثار خود نوشته‌اند که در دوران شاه عباس راههای ایران یکی از ایمنترین راه‌ها بود.^۱ شاه عباس در ازای گرفتن مبلغ ناچیز از تجار ایمنی آنها را تامین می‌کرد و بشدت با دزدان برخورد می‌نمود. اما این برخورد در دوره شاه سلطان حسین به دریافت مبالغ از دزدان و راهزنان تبدیل شد و داروغه در ازای دریافت پول آنها را آزاد می‌کرد و حتی در برخی مواقع با آنها همکاری می‌کرد به این وسیله امنیت راهای تجاری ایران نیز به هم ریخت.^۲

از اتفاق‌های دیگری که در دوره صفوی به دلیل مفاسد مختلف اداری و قضایی و مالی روی داد بی توجهی به نیروهای لشگری بود توجه بیش از حد به ساخت کاخ‌ها و حرم سراها باعث شد که سپاهیان در فقر و تنگدستی بسر ببرند و از دشمن شکست بخورند و یکی یکی شهرها را دست دهند. دوسرسو در توصیف شاه سلطان حسین و کوتاهی در امر نظامی نوشته است «او در تامین هزینه دربار و حرمسرا هیچگاه کوتاهی نمی‌کرد، ولی در عوض در ارتش او فقر و نداری بود. شاه سلطان حسین با پول ارتش خانقاه و تکیه و بیمارستان می‌ساخت در حالی که سپاهیان در نهایت فقر و بیچارگی به سر می‌بردند. سپاهیان از نرسیدن حقوق و کمبود ساز و برگ جنگی، در مرزها پراکنده می‌شدند یا به اسانی شکست می‌خوردند. ساخت کاخ‌های بزرگ در اصفهان و پیرامون آن بسی مهم تر از بر باد رفتن ایالات بود.»^۳ (دوسرسو، ۱۳۹۱، ۶۷)

خورد و می‌نویسد کسی که بیشترین مبلغ را پیشنهاد می‌کرد، در روند تغییر و تحول برنده می‌شد. شایستگیان، که شاه را بی توجه می‌دیند؛ دیگر زیر بار مسئولیت نمی‌رفتند. (متی، ۱۳۹۳، ۲۰۵)

^۱ ر.ک: (تاورنیه، ۱۳۸۲، ۱۰)

^۲ ر.ک: (دوسرسو، ۱۳۹۱، ۵۸)

^۳ نویسنده مکافات نامه عدم تناسب دخل خرج و بی تدبیری در مصرف بیت المال را اینگونه توصیف کرده است: در حکومتی که وزیر و خواجه و حکیم و دیگر صاحب منصبان، در پی زراندوزی و قارون صفتی هستند، پیداست که اگر درآمد مالی دولت بی‌حد و حصر هم باشد، نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای طبیعی حکومت، به ویژه مخارج سپاه باشد. شاعر ما فصلی را به طنز، به دخل و خرج بودجه دولتی پرداخته و نشان می‌دهد که تنها برای مصارف

آسیب تفرقه و تشدد در جامعه

یکی از اتفاقات دیگری که در اواخر دوره صفوی شدت یافت رواج بازار تکفیر دینی در این روزگار است.^۱ طرد سنی‌ها و عدم تلاش معقول برای شیعه نمودن آنها. این نوع برخورد با دیگر فرق اسلامی غالباً در آثار علمای اخباری آن دوران به چشم می‌خورد. در این میان برخی از والیان به بهانه شیعی بودن و مبارزه با اهل سنت (علرغم عدم اعتقادراسخ به تشیع و برای حفظ منافع خود) در مناطقی که حاکمیت داشتند شروع به فشار و حتی اذیت پرداختند. که موجبات ناراضی شدن مردم را پیش آورد. این مورد در مورد شورشیان افغان قابل توجه است.^۲

غیر ضروری و پاسخ‌گویی به خواست ناپایان درباریان و نیز مصارف شخصی شاه بوده و به پر کردن خلاء دیگری نمی‌رسیده است؛ بنا به گفته وی، شاه در مقام خرج بودجه آن را به پنج قسمت تقسیم می‌کرد؛ یکی برای خود و محرمان خود، دوم برای امیران و فرماندهان، جزء سوم را دو نصف کرده، یکی را به «خاصان» داده و نصف دیگر را نیز تنصیف کرده قسمی خرج «تزییف» کرد و باقی پول را برای «سپاهیان» قرارداد؛ اما تا این پول به دست آنان برسد در دفترخانه مورد تاراج واقع می‌شد و در پایان جز اندکی به دست سپاهیان نمی‌رسی. وی درباره (مکافات نامه ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۴۵) از بین بردن ثروت حرم امام رضا توسط افراد بی کفایت نوشته است :

تمام خزاین ظروف طلا	گرفتند و کردند جمله هبا
قنادیل سرکار مولای حق	شکستند و کردند جام و طبق
وجوهی که می‌بود وقف نجف	تمامی به اتلاف شد برطرف
ز اوقاف نواب گیتی ستان	ندادند فلسی به بیچارگان
نه فکر سپاهی نه ساز سلاح	نه کار صوابی نه راه صلاح

^۱ بعداً امنای دولت، از روی مصلحت‌اندیشی کار خود، خسرو خان گرجی- والی تغلیس- را با پسرش- گرگین خان ، به استصواب علما و فضلا و فقها، حاکم و بیگلر بیگی کابل و قندهار و هرات نمودند و امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی گنج علی خانی را به اتفاق وی روانه کردند به جهت ضبط و ربط نمودن حقوق دیوانی و مالیات سلطانی. و در آن وقت، شیعیان با حماقت و رعونت بی‌معرفت، از مطالعه مصنفات و مؤلفات علمای آن زمان، چنان می‌دانستند که خون سنیان و مالشان و زنشان و فرزندشان حلال است؛ همچنان که سنیان با حماقت و رعونت بی‌معرفت، تلف نمودن جان و مال و عرض شیعه را واجب می‌دانند پس خسرو خان و گرگین خان و اتباع و عمه‌جاتش شروع نمودند به ایذا و آزارنمودن اهل سنت، به مرتبه‌ای که از حد تحریر و تقریر، بیرون است- یعنی ... اموالشان را به زور و شلتاق می‌بردند و به جور و جفا خونشان را می‌ریختند به ناحق و پروا نمی‌کردند. و کار، چنان بر سنیان، تنگ شد که از آیه ان مع العسر یسرا ، مأیوس و با یأس و ناکامی و ناامیدی و حسرت، مأنوس شده و هریک از ایشان ربه انی مغلوب فانتصر می‌خواندند (آصف ، ۱۳۹۱ ، ۱۰۶)

^۲ ر.ک : (آصف ، ۱۳۸۲ ، ۱۰۶-۱۱۸)

نزاع بین علمای شیعه چه نزاع بین اصولیون و اخباریون و چه نزاع بین ظاهرگرایان و اهل عرفان و فلسفه موجبات سلب اعتماد مردم را پدید آورد. و بیش از هر چیز موجبات تفرق آراء شد. در واقع دو گروه بودند که در آن دوران سوء استفاده از فهم دین داشتند یکی کسانی که گرایش ظاهرگرایی داشتند و بقیه علما را طرد می‌کردند و دیگر کسانی که اهل باطن و وحکمت و عرفان نبودند اما با توسل به برخی از مسائل انحرافی همانند سماع و غیره موجبات تفرق بین مردم را فراهم کردند. در واقع تاویل‌های از دین و قرآن که باعث عدم توجه به شرع می‌شد و در کنار آن ظاهر گرایی که باطن و عرفان دین را کنار می‌نهاد موجبات نزاع بین علما را فراهم نمود که به سطح مردم نیز توسعه پیدا کرد. قطب الدین نیریزی با توصیف علمای ظاهری به اشباه اهل علم و و صوفیان غیر متشرع به اشباه اهل فقر بخشی از نزاع‌های بین جامعه را ناشی از اینگونه علمای و صوفیان می‌داند وی برخی از نزاع‌ها بین دانشمندان که به سطح جامعه کشیده شده است را به جدال‌های فلاسفه‌ها و متلکمان با دیگر علما می‌داند.^۱

^۱ ر.ک: قطب الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۶۲). صاحب مکافات نامه درباره نزاع عرفا با فقیهان دنیا طلبی برخی از علما و ثروت اندوزی آنها چنین سروده است:

از آن منکر کشف بودند و حال	که رسوا نگردند از جمع مال
از آن دشمن اهل دل بوده‌اند	که با صاحب دل دودل بوده‌اند
نمودند ذکر خفی را قرق	ریا گشت واجب به چندین طرق
فقیری که پوشید شال نژند	نمودند لعنتش به بانگ بلند
ولی ترمه خوش قماش لطیف	ثوابست و سنت به شرع شریف
چو درویش گفتی «خدایی» بلند	چو هندو بکشتند و پس سوختند
اگر «یا ربی» گفت بیچاره‌ای	جگر از تف هجر صد پاره‌ای
به اخراج و هجرش نوشتند حکم	که باید شد از ذکر حق صم و بکم
اگر عاشقی شعر «حالی» بخواند	به رجم و به طردش مجالی نماند
شهادت ز «درویش» مسموع نیست	چو شالش بود کهنه خود کشتنی ست
ز «توحید»، «درویش» چون دم زدی	شدی ممتنع واجب، او ملحدی
چو شوریده‌ای ترک دنیا نمود	بگفتند مرتد شد آن بی‌وجود
ز توحید حق آن چنان خشمگین	که کافر ز اسلام و ملحد ز دین
ز جور و ز کین و ز ترک صواب	همین بس که کردند ایران خراب
چو عصیان اعیان به پایان رسید	دل اهل ایمان هم از ایشان رمید

قطب‌الدین نیریزی و آسیب‌شناسی اوضاع اجتماعی

قطب‌الدین نیریزی به عنوان یک عالم دین با گرایشهای عرفانی با نگاه واقع بینانه مشکلات و آسیب‌های که در جامعه آن دوران وجود داشت را رصد می‌نمود و تلاش می‌کرد که برای برون رفت از آن وضعیت راه حلی را ارائه دهد. اینک دیدگاه قطب‌الدین به کدامیک از دیدگاه‌های تبیین جامعه‌شناختی آسیب‌های اجتماعی نزدیک است را شاید نتوان به صراحت و روشنی بیان نمود. به دلیل اینکه قطب‌الدین نیریزی صرفاً نگاه تجربه باوارانه نداشت بلکه علاوه بر توجه به واقع سعی می‌نمود که از منابع دینی هم برای حل آسیب‌های اجتماعی سود ببرد. اما به نظر می‌رسد از برخی از عبارات او بتوان گفت که در نظر او علت آسیب‌های اجتماعی ساختار معیوب و غلط دوره صفوی است که باعث کنش‌های متقابل مردم و امیران نسبت به همدیگر شده است و فساد و بحران‌های اجتماعی را در جامعه رواج داده است. علاوه بر آن در نظر او علما و دانشمندان که باید مرجع مردم در مشکلات اجتماعی باشند خود گرفتار تفرقه و تشدد و بعضاً گرفتار دنیا طلبی و همراهی با ظالمان و فاسدان شده‌اند. به همین دلیل کسانی که خود باید درمان‌کننده مشکلات اجتماعی باشند به دلیل اعمال خود مورد اعتماد مردم واقع نشده‌اند. به همین دلیل به زعم نگارنده قطب‌الدین نیریزی علت آسیب‌های اجتماعی جامعه صفوی را یکی در ساختار معیوب و دیگری تعارض‌ها و اختلاف‌ها در فهم دین و رواج تفرقه و تشدد در ناحیه عالمان دینی می‌داند در اینجا به اختصار به‌تشریح این دو خواهیم پرداخت.

۱- ساختار معیوب جامعه صفوی و آسیب‌های اجتماعی

چنانچه در سطور گذشته بیان نمودیم آسیب‌های که در جامعه صفوی وجود داشت از جمله در حوزه‌های مالی، اداری و فسادهای اخلاقی مورد توجه قطب‌الدین بوده است. قطب‌الدین نیریزی

بگرداند حق هم از ایشان ورق	چو رنجید از ایشان «دل مرد حق»
ز هامان فزون بود اجلالشان	زیاده ز قارون شده مالشان
مقلد کند کفر را اختیار	چو شد «مجتهد» را خوش آمد شعار
میر دیگر از شرع و اسلام نام	چو «ملا» ز «باشی‌گری» یافت کام
اگر جبرئیل است رویش مبین	چو «زاهد» به «حاکم» شود همنشین
گلویش بگیر و ببندش دهن	«امامی» که از «میر» گوید سخن

به عنوان یک عالم شیعی معتقد است برای شناخت آسیب‌های اجتماعی و درمان آنها باید به قرآن و روایات بازگشت نمود. قطب‌الدین نیریزی در ابتدای کتاب طب الممالک ضمن بیان گستردگی آسیب‌های اجتماعی در تمام ساختار اجتماع چنین نوشته است «ای علمای دین خدا و شیعه آل رسول خدا! همانا طلیعه فتنه کور آشکار شده، بلا نازل گردیده، نعمت تغییر یافته، خونها ریخته شده و فرزندان و زنان شیعه همچون بردگان و کنیزکان به اسارت رفته‌اند. سرتاسر کشور به انواع دردها بیمار گشته، آن چنان که پزشکان از درمانش عاجز مانده‌اند و آرای زیرکان و عاقلان در درمانش به اختلاف و سرگشتگی در افتاده؛ آن چنان که برای این درد کشنده درمانی نمی‌یابند. در این زمان، که زمان سرگشتگی و غیبت امام است، چاره‌ای جز درمان با کتاب خدای نیرومند دانا، و جز پیروی از احادیث ائمه معصوم- این دعوتگران به خدا در حیات و مماتشان- در چنین مصیبت‌های بزرگی نیست. پس بر ماست تا اسباب خرابی و بی‌نظمی و نشانه‌های آن و نیز درمانش را، با استمداد از کتاب خدا و کلمات معصومین یادآوری کنیم تا مردم نگویند که «ما از این امر در غفلت هستیم»». (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۳۹)

قطب‌الدین نیریزی آنگاه ضمن توجه به واقعیت اجتماعی با رجوع با قرآن و نهج البلاغه و روایات اهل بیت به بیان علل آسیب‌های اجتماعی دوره خود می‌پردازد. وی با استناد به روایات بر این باور است که علل این شرایط به وجود آمده در گناه کردن مردم، امر به معروف نکردن و دنیا طلبی و قدرت خواهی علمای دین است. وی در باره گناه کاری مردم و نازل شدن نعمت و برداشته شدن نعمت به استناد به بیان امام علی چنین نوشته است «اسباب [خرابی] همان است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «ای مردم! همانا دنیا آرزومند و خواهان خود را فریب می‌دهد، آن را که در خواستن وی با دیگران همچشمی کند؛ عزیز نمی‌دارد، و کسی را که بر او چیرگی جوید، مغلوب می‌سازد، و به خدا سوگند هرگز مردمی زندگانی خرم و نعمت فراهم را از کف ندادند مگر به- کیفر- گناهایی که انجام دادند «که خدا بر بندگان ستمکار نیست»». (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۳۹)

نیریزی ادامه می‌دهد که بعد از گناهایی که مردم و دولتیان انجام می‌دهند اگر کسانی شاهد باشند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند آن نیز زمینه نازل شدن بلا است وی در این باره به احادیث مختلفی اشاره نموده است و نگاشته است «و در حدیث دیگر آمده: [اگر آنان] امر به معروف و نهی از منکر نکردند و پیروی نیکان از اهل بیت علیهم السلام نکردند؛ خداوند، اشرار

آنان را بر آن‌ها مسلط می‌کند. در آن زمان، اگر پاکان آنان [نیز] دعا کنند، دعایشان مستجاب نخواهد شد.» (همان، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۱)

پیش از این گفته شد که در اواخر دوره صفوی در بین نزاع اهل فلسفه و عقل با طرفداران اهل نقل و ظاهر گرایان بر خلاف اوایل دوره صفوی بالاخص زمان شیخ بهایی و محقق کرکی این علمای اخبارگرا بالاخص اخباریان افراطی بودند که سکان مراکز علمی و نهادهای دولتی که مربوط به روحانیون می‌شد را بدست گرفتند. این افراد با فهم حسی و ظاهری خود از روایات به تکفیر و حذف علمای دیگر از جمله علمای اصولی، فلاسفه و عرفا پرداختند و وحدت رویه و اتحاد عالمان دینی از هم پاشیده شد. برخی از این علما که وابسته به نهادهای قدرت بودند به دنیا طلبی و اشرافیت روی آوردند و اعتماد مردم را سلب نمودند.

لازم به ذکر است که در دوره صفوی مقام شیخ الاسلامی، صدر که در اواخر دولت صفوی ملاباشی خوانده می‌شد از ناحیه دربار و شاه تعیین می‌شد^۱. حال به این نکته باید توجه کرد وقتی خواجگان و حرم سرایان در تصمیمات کشوری و لشگری دخیل هستند و مناصب دولتی را با دریافت پول خرید و فروش می‌کنند یکی از مناصب دولتی این مناصب بود که مربوط به علما بوده است^۲. علاوه بر این در این دوره نهاد روحانیت از وجود یک شخصیت بزرگ و تاثیر گذار روحانی رنج می‌برد چرا که بعد از درگذشت مجلسی دوم این زنان و خواجگان بودند که طرف مشورت شاه قرار گرفتند و فساد به دو چندان کشیده شد.

با توجه به این شرایط است که قطب‌الدین نیریزی علما را مورد خطاب قرار می‌دهد و یکی از علل آسیب‌های اجتماعی را عملکرد علما می‌داند « اکنون اندیشمندان باید به تفکر برخیزند » و

^۱ صدر در مسائل دینی رئیس بود وی از ناحیه شاه تعیین می‌شد و غالباً از وابستگان شاه بودند گاهی. اگر امور موقوفات سلطنتی را بر عهده داشته باشد صدرالخاص گفته می‌شد و اگر امور موقوفات عادی را بر عهده داشته باشد صدر عام گفته می‌شد. معمولاً صدرها قبل از تقسیم منابع مالی موقوفات سهم خود را بر می‌داشتند. شیخ الاسلام و قاضی زیردست صدر بودند که هر یک وظایف مخصوص به خود داشتند که تنظیم اسناد دولتی و قراردادهای برعهده داشتند. این دو مقام از ناحیه شاه تعیین می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲، ۲۵۹؛ شاردن، ۱۳۷۲، ج ۴، ۱۳۳۳-۱۳۴۵)

^۲ در سال ۱۱۲۸ هجری ها یادآور شدند که قاضی شیراز با پرداخت پول هنگفتی شیخ الاسلام اصفهان شده است (متی، ۱۳۹۳، ۲۰۵)

برپادارنده قسط باشید و گواهانی برای خدا؛ حتی اگر بر ضد خودشان، پدر یا مادر و یا نزدیکانشان باشد. علما باید بدانند و چگونه نمی‌دانند که این سخن، سخن درست و روشنی است که: زمانی که ما امر به معروف و نهی از منکر را رها کردیم و پیروی از پاکان و برگزیدگان اهل بیت نکردیم، از خواسته‌های نفس خویش پیروی کردیم، با اهل گناه مجامله کرده و با خشم خدا خشمگین نشدیم، تا آنجا که بیش‌تر عوام آیات خدا را به استهزاء گرفتند، زندگی دنیا آنان را فریب داده و حتی دسته‌ای از خواص کتاب خدا را پشت سر انداختند تا به بهای اندکی دست یابند؛ آنگاه بود که ما از راه ائمه معصومین علیهم السلام دوری جستیم و به ستمگران، برای دست یابی به جاه و عزت نزد سلاطین و امراء تکیه کردیم و به قومی که پیش از این از رفاه‌طلبان بودند، نزدیک شدیم تا به کمک آنان از دنیا بهره‌ور شویم و همراه گروهی از اسراف‌کاران از آن بهره جستیم و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود «مردمان، همراه پادشاهان و دنیایند مگر آنان که خدا حفظشان کند. به خدا پناه می‌بریم که مصداق این سخن ابی عبد الله علیه السلام- که در کافی روایت شده- باشیم: «زمانی که دیدید عالمی دنیا دوست شده، او را در دینتان متهم کنید؛ هر کسی نسبت به آنچه دوست دارد تعلق خاطری دارد».^۱ (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۲)

^۱ یکی از علمای خراسان که در آن دوران به شرایط کشور و عدم توجه دربار به اوضاع انتقاد داشت شیخ بهاء‌الدین استیری بود که به اصفهان آمد و در دربار با سخنان خود به انتقاد شاه و درباریان پرداخت. اما بر خی از علما با برجش اهل فلسفه و عرفان و صفویه او را از دربار بیرون کردند. وی خود به خراسان می‌رود و بعد از نماز با سخنرانی مردم را برای جهاد با دشمنان آماده می‌کرد اما توسط صفی‌قلیخان به قتل رسید. نگارنده مجمع‌التواریخ این واقعه را اینگونه نقل کرده است «که در این بین شخصی از اعظام علما و مشایخ خراسان که در سلسله آنها پیری و مریدی از قدیم بود شیخ بهاء‌الدین نام در سال سابق که شیر غازی خان بخراسان آمده قتل و اسر بی‌نهایت نموده بود شیخ بهاء‌الدین مذکور از غایت درد دین باصفهان رفته شکایت تظلم بسیار پیش امرا نموده بود و از نهایت دل سوختگی چون مردی حراف و زبان آور و واعظ پیشه بود بعضی از سخنان وحشت‌انگیز عبرت‌افزا پادشاه و امرا و علما و جمیع شیعیان بر زبان آورده بود از عالم آنکه جهاد امریست واجب و احادیث و آیات متکثره متظافره در تحریض و تأکید آن وارد شده و آنکه پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است و پادشاه و امرا همه در این زمان بسبب تن‌پروری و راحت‌طلبی دست از فضیلت این امر برداشته‌اند و همیشه مشغول بفسق و فجور و شنایع و قبایح‌اند و بیخبری از احوال رعایا و زیردستان را شیوه و شعار خود نموده‌اند چنانکه مثل شیر غازیخان اوزبک ملعون از بلاد خراسان شصت هزار کس از اناث و ذکور فرقه شیعیان از صلحا و عباد و مؤمنین و زهاد و سادات اسیر نموده و هیچکس را از شاه و امرا و سپاه درد دین و غیرت پیرامون

اما قطب‌الدین نیریزی به این نکته توجه دارد که این ساختار دولت صفوی است که باعث قدرت یافتن شاه ضعیف و قدرت یافتن خواجهگان و افراد دون پایه شده است و به تبع باعث فساد جامعه در شئون مختلف شده است. به همین وی در چند جا به وجود شاه و امیران نالایق تاکید دارد و مشکل اصلی جامعه و بحران‌های اجتماعی را وجود این افراد و ساختار معیوب می‌دهد « خرابی مملکت از ناحیه غلبه دشمنان نیست، بلکه در مرحله نخست نتیجه غفلت شاه و فساد مالی امیران است. اگر بر این گمان هستید که دشمنان به زودی به هلاکت خواهند رسید،

خاطر نگذشت که این نفوس محترم را از دست این فرقه نواصب بیدین ظالم خلاص نمایند و علما نیز مهر سکوت بر لب گذاشته مطلق در مجلس پادشاه و امرا سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاوردند، این معنی چگونه با دینداری و ایمان جمع میشود؟

از این سخنان حق‌اکثری از علما مکرر شده آن عزیز را متهم بتصوف و الحاد نموده حکم باخراج او کردند چنانچه او را از اصفهان باهانت تمام بیرون کردند. چون بخراسان وارد گردید بهر جا و بهر مکان که میرسید بعد از ادای نماز جماعت و امامت در بین وعظ مردم را ارشاد مینمود که در این زمان پادشاه و امرا و تمام مردم دست از دفاع و جهاد برداشته‌اند و مردم را بدست دشمن حواله نموده چه ضرور است که انتظار حمایت پادشاه باید کشید، بر هر کس فی نفسه واجب است که برای حفظ عرض و ناموس و مال و جان خود بموجب حکم خدا و رسول دفع شر دشمن نماید و هر کس که از او کاری آید و تغافل نماید در آخرت مستحق عذاب الیم و ورود جحیم خواهد بود. مردم از روی غیرت و حمیت دین بقصد جهاد جمعیت عظیم نموده رفیق آن مرد گردیدند چنانکه بروایتی بقدر چهار پنج هزار کس از این جماعت متنوعه جمع شدند. در این بین ورود صفی قلیخان بخراسان اتفاق افتاد، از شنیدن جمعیت این مردم برآشفته حمل بر خروج کرد و او را متهم بیغی و طغیان نموده نزد خود طلب داشت و چون آن مرد گمان تقصیری بخود نداشت بلکه خود را مستوجب تحسین میدانست که چهار پنج هزار کس بی‌موجب و بی‌علوفه جمع نموده در رکاب سپه‌سالار از روی درد دین خواهد جنگید بی‌مضایقه بملاقات صفی قلیخان رفت و آن سفاک بی‌باک از فرط طیش و غضب بمحض دیدن حکم بفرایشان نمود که او را گرفته انداختند و بضرر میخ‌کوب سر آن عزیز را خرد نمودند و این معنی با دو سه امر دیگر که ذکر خواهد شد بر او نامبارک آمد آخر الأمر در جنگ افاغنه باقیچ وجهی کشته گردید چنانکه در طی این اوراق بتفصیل مذکور میشود.» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ۲۴-۲۶) صاحب کتاب مجمع التواریخ در ایجاه علاوه با بی‌کفایتی دربار و این نکته هم اشاره می‌کند که اختلاف علما و فهم‌های ظاهرگرایانه از دین که هر حرفی را به اسم تاویل دین و کفر حرام می‌دانند و علمای دیگر را تکفیر می‌کنند موجبات فساد ایران آن روزگار می‌دادند. این نیز حکایتی دیگر از تأثیری است که نزاع دو گروه اهل علم و اهل فقر و خرابی اوضاع داشته و دست کم، فضای اطمینان و اعتماد را از میان برده است. نکته مهم تبدیل شدن دعوی تصوف و فقهت به وسیله‌ای برای کوبیدن مخالفان و فشار بر آنهاست.

بدانید که علت نخستین هنوز پابرجاست و همین طور بعد از این.» (قطب‌الدین نیریزی ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۸) وی در جای دیگر نوشته است «اگر شاه فردی مصمم و صاحب اراده نباشد؛ از آن کسانی که در سخن و تعهدات خود استوارند؛ و بدین صفات در سرزمینش شهرت نیابد، عده‌ای بی‌سروپا در حکومت او طمع خواهند ورزید. در این صورت، آیا آن‌ها که موقعیت برتر دارند، همچون رومیان [عثمانی‌ها] و هندیان و جز آن‌ها، طمع در ملک او نخواهند کرد؟» (همان)

۲- تکثیر فهم دین بین علمای دین و رواج بازار تکفیر

شاید بتوان یکی از آسیب‌های جوامع دینی را نوع نگاه و روش فهمیدن و یا تاویل‌های که از متون دینی می‌شود دانست. اینکه عقل شهود تا چه اندازه در فهم متون دینی تاثیر دارد و اینکه معنای حسی و ظاهری تا چه اندازه دارای اعتبار است همواره مورد مناقشه علمای دین در جهان اسلام بوده است. در روزگاری عده‌ای از اهل ظاهر و حنابله معتقد بودند که اگر کسی غیر از معنای ظاهری و حسی چیزی به قرآن حمل نماید از اهل بدعت است و دیگر افرادی که همانند شیعیان، صوفیان و عرفا که علاوه بر معنای حسی به درک عقلی و شهودی در فهم متون توجه داشتند را تکفیر مینمودند. در واقع یکی از آسیب‌های مهم جوامع دینی این است که گروهی با فهم ظاهری و حسی از متون دینی به خشونت و تکفیر دیگران روی می‌آوردند. و گروه دیگر با تاویل‌های مختلف عمل به احکام شرعی و ظاهر شرع را ضروری نمی‌دانند. مثلاً در تاریخ دیده شده است که برخی از صوفیه به بهانه اینکه به حقیقت رسیده‌اند و دیگر نیازی به شرع ندارند عمل به شرع را کنار نهاده‌اند. همانگونه که در روزگار ما برخی از دانشمندان علوم و فلسفه‌های جدید با استدلال‌های مختلف و گاهی بی‌دلیل عمل به احکام شرعی را به دلیل اینکه مربوط به روزگار گذشته است ضروری و لازم نمی‌دانند.

نگاهی به دوره دویست و چهل ساله حکومت صفوی می‌تواند دگرذیسی در اندیشه دینی را در گذار از تصوف شیعی به تشریح فقه‌ای نشان دهد؛ در این میان، تصوف جای خود را با عرفان و فلسفه عوض کرد و به موازات رشد اخباری‌گری، ابتدا عرفان و فلسفه ضربه دید و پس از آن فقه مبتنی بر اجتهاد و اصول. تنها چیزی که برجای ماند یک نگرش اخباری بود که نه به ظواهر قرآن توجهی داشت نه چندان به عقل و استدلال پای‌بند بود و نه یک فقه استدلالی زنده را در اختیار داشت. عرفان و فلسفه نیز که مطرود شده بود. در اینجا بود که تقریباً بن‌بستی

برای اندیشه دینی بوجود آمد و به نحوی دور زدن در اخبار واحادیث، آن هم اخباری که بسیاری از آنها ضعیف می‌بود؛ در عین حال، نگرش اخباری مجبور بود تا هر چه هست جمع‌آوری کند و بکار برد. توان گفت که در عصر اخیر صفوی، جز فاضل هندی (م ۱۱۳۷)، فقیهی زبردست که اثری همچون کشف اللثام را در فقه داشته باشد، به وجود نیامد و اصولاً در دوره اخیر، کمتر می‌توان دوره‌های فقه استدلالی را یافت، گرچه باید پذیرفت که رساله‌های تک نگارانه فقهی وجود داشت. به هر روی نفس رکود فکر مذهبی و درآمدن آن از افراط صوفی‌گری، و افتادن آن در دام تفریط اخباری‌گری، یک مشکل فکری مهم برای دوره اخیر صفوی است که طبیعی‌ترین نتیجه آن جلوگیری از جولان عقل و اندیشه و خرد است. در عین حال، بر دو نکته باید تأکید کرد: یکی آن که تعصب شدید بر ضد هر نوع تمایل عارفانه، خود عوارضی را در پی داشت که یکی از آنها خشک بار آوردن جامعه اسلامی بود. دو دیگر آن که، این تسلط فقاہت و تشرع نبود که مشکل ایجاد کرد؛ مشکل اخباری‌گری بود که خود با فقاہت اصولی در تعارض بود. (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۵۱)

قطب‌الدین نیریزی این دو گروه افراطی و تفریطی در فهم دین را به اشباه اهل علم و اشباه اهل فقر نام می‌نهد (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۶۰) وی بیان نموده است که تاویل‌های نابجایی که برخی اهل تصوف انجام داده‌اند و برخی از کارهای غیر شرعی را به جای احکام شرعی برای سیر و سلوک قرار داده‌اند باعث شده است که علما همگی اهل عرفان را تکفیر کنند. از طرفی ظاهر گرایی اخباری‌ها باعث شده که علما مشغول تکفیر اهل عرفان، فلاسفه و اهل کلام شوند. و با هر گونه اندیشه ورزی در حوزه دین مخالفت کنند. قطب‌الدین معتقد است که همین رویکر باعث تفرقه و تشدد و سلب اعتماد مردم شده است. ^۱ عبارت قطب‌الدین در یکی شدن و اتحاد علما خود بیانگر وجود تفرقه و تشدد بین آنها است « پس ای عالمان! اگر به ریسمان الهی چنگ زنید و در سخن خویش و پیمان‌هایتان به اختلاف با یکدیگر

^۱ صاحب مکافات نامه که اشعارش در در زمان سقوط صفویه یعنی در سال ۱۱۳۴ قمری سروده است این وضعیت را اینگونه تصویر نموده است:

شود رکن دین لعن مردان دین	عداوت به دانا، به درویش کین
تدین بود کینه اولیا	صلاح و ورع لعن بر اصفیا

برنخیزید، یقین کنید که احدی از مردم، امیران، کارگزاران بلاد، بدلیل ترس از عذاب الهی، و نابودی و درماندگی، از شما جدا نخواهد شد» (قطب‌الدین نیریزی ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۵۰)

درمان آسیب‌های اجتماعی از منظر قطب‌الدین نیریزی

قطب‌الدین نیریزی در ادامه تحلیل خود از آسیب‌های اجتماعی عصر خود درمان مشکلات و مسائل اجتماعی را وظیفه علما و دانشمندان می‌داند « پس ای علمای دین خدا و دین خاتم رسولان و ای گروه شیعه امیر مؤمنان علیه السلام! خدای را، خدای را در حفظ جانمان و جانتان و جان مسلمانان و زنانمان و فرزندانمان؛ از غارت ستمکاران مخالف منکر دین، و از این مصیبت بزرگ [به یادآورید.] هیچ کس نبایست گمان کند که اگر در این مصیبت بزرگ سستی کند» (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۳)

قطب‌الدین علمای اسلام را برای دفع شر و آفت‌های اجتماعی به اتحاد و کنار گذاشتن اختلاف‌های علمی و فکری دعوت می‌کند « اکنون حتی مصالحه و مسالمت میان دو فرقه، برای حفظ جان مسلمانان و خلاصی از قحطی و خشکسالی، ننگ نیست؛ همچنان که امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد. پس ای عالمان! اگر به ریسمان الهی چنگ زنید و در سخن خویش و پیمان‌هایتان به اختلاف با یکدیگر برنخیزید، یقین کنید که احدی از مردم، امیران، کارگزاران بلاد، بدلیل ترس از عذاب الهی، و نابودی و درماندگی، از شما جدا نخواهد شد.» (همان، ۱۳۵۰)

قطب‌الدین به این نکته هم اشاره دارد که کسانی که از علما با حمایت‌های خود باعث قدرت گرفتن ظالمان شده‌اند می‌بایست توبه کنند « بیایید تا به خاطر آنچه در گذشته مرتکب شده و به ستمگران گراییدیم، آمرزش بخواهیم؛ ستمگرانی که امروزه راه معاویه را دنبال می‌کنند. امروز برای استغفار، زبان‌ها آزاد است، اعضای بدن در سلامت است و فرصت آماده؛ قبل از آنی که زمانی فرا رسد» (همان، ۱۳۴۴)

این نکته را باید در اینجا تشریح نماییم که در دوره صفوی چند جریان اجتماعی وجود داشت یکی جریان استبداد و حاکمیت، دیگری جریان علما و دانشمندان و دیگری جریان عرفا و صوفیه. در نیمه‌های دوره صفوی شاهد انحرافات و تفرق در جریان علما و حتی صوفیه و عرفا هستیم. علما به دو طیف اصولی و اخباری تقسیم می‌شوند و عرفا هم برخی متشرع به شریعت

و فقه اسلامی بودند و برخی دیگر با تاویل‌های غیر دقیق برای سیر و سلوک به امور غیر شرعی توجه داشتند. قدرت طلبی و مال اندوزی برخی از علمای درباری و از طرفی فساد برخی از صوفیه اعتماد مردم را نسبت به علمای اصیل کم نموده بود. قطب‌الدین معتقد است که باید همان علمای اصیل به پا خیزند و به اصلاح وضعیت بپردازند « عالمان عارف و فقیهان رشد یافته مرشد، باید آگاه باشند؛ و چگونه آگاه نیستند که خداوند آشکارا بیان کرده است که: مسؤولیت ما شدیدتر و حجت بر ما سنگین‌تر است» (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۵)

در اینجا باید این سؤال را پرسید که چرا قطب‌الدین نیریزی به نقش علما و دانشمندان حقیقی برای اصلاح و تغییر جامعه قائل است. علتش دیدگاه شیعی او نسبت به امامت و نیابت عامه علما از امام زمان (عج) در عصر غیبت است. علمای اصولی معتقد هستند که پس از عصر غیبت مردم اگر خود در استخراج احکام دین به اجتهاد نرسند می‌بایست از مجتهدان تقلید کنند. به همین دلیل جامعه به دو دسته مجتهد و مقلد تقسیم می‌شود. اخباری‌ها به دلیل مخالفت با علم اصول و به کارگیری عقل در استنباط احکام معتقد هستند که تقلید اساسا کار درستی نیست و مردم می‌بایست در عصر غیبت از امام تقلید نمایند و یا از کسانی که احادیث آنها را نقل میکنند بدون اینکه در برداشت از احادیث اجتهاد کنند. از طرفی فقهای اصولی حکومت را در دوره غیبت حق مجتهد می‌دانند به همین دلیل در دوره صفوی برخی از فقها حاکمان صفوی را غاصب می‌دانستند و با صفوی همکاری نکردند و برخی دیگر به نظریه شاه ماذون از اذن فقیه قائل شدند. اما چون اخباری‌ها اینگونه فکر نمی‌کردند به نظر می‌رسد در دروهای شاه و اطرافیان آنها به تقویت جریان اخباری در برابر اصولی پرداختند. در اینجا قطب‌الدین نیریزی علمای که به تمام معنا عامل به اسلام باشند و از هوا و هوس دورند و اهل تحجر و ظاهر گرایی نباشند را محقق برای اصلاح وضع موجود می‌داند. او با ذکر روایتی از پیامبر فقها و علما را امانتداران پیامبر می‌داند « رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: فقها امانت‌دار رسولانند تا وقتی که در دنیا وارد نشوند. از آن حضرت پرسیدند: ورود آنان در دنیا به چه معناست؟ آن حضرت فرمود: «پیروی از سلطان!» وقتی چنین کردند، در دینتان از آنان بر حذر باشید».

(قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۲)

اما این اتحاد و دوری از تفرق و وارد عمل شدن علما و دانشمندان برای چیست؟ قطب‌الدین در پاسخ به این سؤال معتقد است که برای اصلاح وضع موجود و اصلاح جامعه رو

به زوال ایران می‌بایست ساختار حکومت و قواعد حکومت تغییر یابد و الا هیچ اتفاقی در ایران برای اصلاح جامعه تحقق نخواهد یافت. به همین دلیل وی معتقد است باید در ساختار حکومت تغییرات ایجاد نمود و قواعد و رفتارهای منحرفی که در آن روزگار به عنوان رفتار نهادینه شده جامعه تبدیل شده بود تغییر یابد. او به خوبی می‌داند که این درمان آسیب‌های اجتماعی ممکن نیست مگر اینکه راس هرم دستگاه صفوی اصلاح شود وی به علمای آن دوران پیشنهاد می‌دهد که عهد نامه‌ای بین شاه، علما و مردم نگاشته شود که شاه به چه اموری متعهد باشد « در حدیث آمده است که «برای هر امر مشکلی قرعه وجود دارد»؛ شما نیز پس از قرعه بر یک شاه از این سلسله بزرگوار صفوی آراءتان را یکپارچه کنید و بر اساس آنچه امیر مؤمنان علیه السلام مالک اشتر را بدان دستور داده و از او تعهد گرفته، درباره مسائلی چون: «گردآوری خراج، پیکار با دشمنان، سامان دادن کار مردم و آباد کردن شهرها، از شاه میثاق بگیرید؛ آن امام، قانون حکومت و امارت و اداره شهر و کیفیت برخورد با رعیت و این که آن‌ها را صنف‌هاست که کار برخی جز با برخی دیگر سامان نمی‌یابد، که از جمله آن‌ها ایند لشگریان الهی، دبیران که نامه‌های عمومی و یا خصوصی می‌نگارند و داوران دادگستر، کارگزاران که به انصاف و مدارا عمل می‌کنند، اهل جزیه و خراج از میان ذمیان و توده‌های مسلمان مردم، بازرگانان، اهل حرفت و صنعت، طبقه دون پایه از حاجتمندان و درویشان» را برای ایشان آشکار ساخته است؛ همچنین کیفیت برخورد با عمال، چگونگی بهره‌گیری از مشاوران، مجهز ساختن سپاه، فرستادن جاسوسان و جز آن‌ها اموری که هر حاکمی را بدان نیاز بوده و راه نجات در گرو آن است، بیان فرموده است؛ اموری که در نهج البلاغه آمده و در روشن ساختن مصلحت بندگان، نوری بر نوری افزوده است. لازم است تا بر اساس این معاهده، کاتبی عادل، سندی بنگارد میان شاه، ما [علما] و رعیت؛ و این سند، به تمامی بلاد فرستاده شود.» (همان، ۱۳۴۷)

قطب‌الدین نیریزی در بیان چرایی پیشنهاد خود برای اصلاح ساختار و سیستم حکومت دیدگاه خود را به کلام امام علی در نهج البلاغه منتسب می‌کند و نوشته است « پس عقیده من بر این است- و از خداوند در اظهار آن توفیق می‌خواهم که- اساس این درمان، و راه نجات از این وضعیت هلاکت‌بار، پیروی از سخن امیر مؤمنان علیه السلام و بزرگ دین است؛ کسی که، اگر اطاعتش کند، خدا را اطاعت کرده و اگر نافرمانی‌اش کند، خدا را نافرمانی کرده‌اند و کسانی که به او پناه آورند، به خدا پناه آورده‌اند. آن حضرت اوصاف سلطان را چنین بیان کرده:

«و همانا دانستید که سزاوار نیست بخیل، بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمانان ولایت یابد و امامت آنان را عهده‌دار شود تا در مال‌های آن‌ها حریص گردد؛ و نه نادان تا به نادانی خویش مسلمانان را به گمراهی برد؛ و نه ستمکار تا به ستم، عطای آنان را ببرد و نه بی‌عدالت در تقسیم مال تا به مردم ببخشد و مردمی را محروم سازد و نه آن که به خاطر حکم کردن، رشوت ستاند تا حقوق را پایمال کند و آن نرساند و نه آن که سنت را ضایع و امت را به هلاکت دراندازد» (قطب‌الدین نیریزی، ۱۳۷۹، ج ۳، ۱۳۴۶)

قطب‌الدین نیریزی با نگاه واقع‌بینانه خود به مفساد اجتماعی روزگار خودش که کل بلاد تحت حاکمیت صفوی را در بر گرفته بود و متناسب بایک برداشت عرفانی و عقلی از متون اسلامی و روایات اهل بیت. معتقد است علت آسیب‌های اجتماعی وابسته به کنش‌های است که حاکمان و امیران جامعه انجام می‌دهند. اگر امیر جامعه خود اهل فسق و جور باشد زیردستان او نیز اهل فسق و جور خواهند شد. و به این ترتیب جامعه را فساد در بر خواهد گرفت. در این جامعه هیچ نظارتی بر کار امیران نخواهد شد و به دلیل مادی شدن جامعه صفوی نیز جرم به راحتی انجام می‌شود بدون اینکه کسی با جرم و خلاف برخورد نماید. آن وقت در این جامعه اعتماد مردم به نهادهای مختلف سلب خواهد شد و مردم در برابر خطراتی که برای حاکمیت به وجود می‌آید ایستادگی نخواهند کرد.

نتیجه

دوره صفوی یکی از دوره‌های تاریخی مهمی است که اتفاقاتی که در آن روزگار شکل گرفته است بر حال کنونی ما نیز اثر گذاشته. در اواخر این دوره، صفویه گرفتار آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی شد که به تدریج باعث زوال آن خاندان شد. این فروپاشی تا مدت‌ها باعث فترت و آشوب در ایران شد و تا مدت‌ها رکود علمی، فنی، سیاسی و اجتماعی را در ایران ایجاد کرد. اینکه چگونه آن دولت با همه اقتدار خود از افغان هاشکست خورد یکی از مسائلی است که هم مورد توجه مورخین غربی قرار گرفته است و هم مورد توجه دانشمندان و مورخین ایرانی. قطب‌الدین نیریزی یکی از متفکرانی است که در همان دوران قبل از سقوط صفوی نکاتی را به حاکمان وقت گوشزد نمود که مورد توجه دربار قرار نگرفت. دیدگاه وی را به طور صریح و شفاف نمی‌توان در ذیل یکی از دیدگاه‌های تبیین جامعه‌شناسانه آسیب‌های اجتماعی قرار داد.

به دلیل اینکه وی علاوه بر اینکه مسائل اجتماعی و ساختاری را در بروز آسیب‌های اجتماعی دوره صفوی دخیل می‌دانست به تبیین‌های مبتنی بر روایات و آیات قرآن نیز توجه داشت. اما به نظر می‌رسد بر اساس آنچه گفته شد. وی نقش ساختار حاکمیت صفوی را در بروز آسیب‌های اجتماعی مد نظر داشته است.

اینکه او با فراخوانی علما و دانشمندان به تعیین شاه متعهد به مردم و پاک‌سازی دربار از امیران رشوه‌گیر؛ در واقع نقش ساختار معیوب و روابط معیوب را در بروز آسیب‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. همین ساختار و روابط معیوب به همراه کنش‌های غلط شاه و اطرافیان او باعث شد که هر امری که جامعه بشری را با انحطاط مواجه می‌کند را در جامعه آن دوران رواج یابد. در نظر او برای اصلاح آسیب‌های اجتماعی در آن روزگار می‌بایست حاکمیت و امیران جامعه از انسان‌های صالح و درستکار انتخاب شوند.

وی به نقش اختلاف علما و دانشمندان در فهم دین و نزاع‌های آنها و تکفیر همدیگر در بی‌اعتمادی مردم به دانشمندان دین توجه دارد. او یکی دیگر از دلایل رواج آسیب‌های اجتماعی را دنیا طلبی و قدرت طلبی برخی از علمای دین می‌داند که به دین و شریعت اسلام عمل نمی‌کنند و صرفاً اسلام را محدود در تکفیر دیگری کرده‌اند. در نظر او این نوع شیوه برخورد باعث شده است که مردم از علما رویگردان شوند و برخی احکام و دستورات دین را تمسخر نمایند.

در هر صورت قطب‌الدین نیریزی عالمان عارف و فقیهان عارف را دعوت می‌کند که برای اصلاح جامعه قدم پیش گذارند چرا که آن عالمان وارثان انبیاء هستند. به همین منظور او پیشنهاد می‌دهد که علما از بین شاهزادگان صفوی یکی نفر را که صلاحیت برای حکومت را دارد انتخاب نمایند و بین او و مردم تعهدی اخذ نمایند و آن حاکم موظف به اصلاح جامعه شود. در نظر او هر نوع اقدامی در جهت حل آسیب‌های اجتماعی بدون تغییر امیران فاسد مقدور نمی‌باشد. در واقع قطب‌الدین نیریزی با این پیشنهاد می‌خواهد انتخاب حاکم و اخذ تصمیمات مهم کشوری و لشگری به علمای وارسته و مردم معتقد به اسلام واگذار نماید تا به این وسیله زنان دربار و خواجه سرایان و افراد ضعیف و مال اندوز دیگر نتوانند در امر حکومت دخالت نمایند.

از آنچه درباره دیدگاه قطب‌الدین نیریزی گفته باشد. باید گفت اینکه افرادی بدون هیچ شایستگی در دوره صفوی و به صرف اینکه متصل به افراد دون پایه همانند خواجهگان هستند به

قدرت و ثروت برسند باعث شد که در روزگار صفوی بواسطه آن اعمال برخی از افراد تشویق به انجام امور منفی برای بدست آوردن قدرت و ثروت شوند چنانچه در موارد بالا اشاره نمودیم که داروغه دزدان را مجدد تشویق به دزدی می‌کرد تا هزینه جرم خود را تامین کنند. یا مادران به کودکان خود سرقت و دزدی را تشویق می‌کردند. از طرفی رواج لذات جنسی و شهوانی در دربار باعث شد که انجام دادن امور قبیح و غیر اخلاقی در جامعه و در سطح توده مردم نیز رواج پیدا کند. به همین دلیل باید گفت فساد ساختار باعث رواج آسیب‌ها و بیماریهای اجتماعی در دوره صفویه شد و قطب‌الدین نیریزی هم با تسلط دقیق بر اوضاع زمانه خود و تسلط بر متون دینی راه حل درمان آسیب‌های اجتماعی را تغییر و اصلاح روابط اجتماعی و ساختار حکومت صفوی می‌دانست. در واقع باید گفت به نظر قطب‌الدین نیریزی این کنش‌های غلط شاه و اطرافیان شاه بود که ساختار و روابط اجتماعی غلطی را در جامعه شکل داد و همان روابط و ساختار غلط باعث رواج آسیب‌های اجتماعی در جامعه شد. بنابراین باید برای اصلاح آسیب‌های اجتماعی باید افرادی صالح که کنش‌های صحیح را سرلوحه کار خود قرار دهند حاکم جامعه بشوند تا به این وسیله ساختار و روابط اجتماعی صحیح در جامعه بین مردم شکل بگیرد و به این ترتیب آسیب‌های اجتماعی درمان پذیرد.

منابع

- آصف، محمد هاشم رستم الحکماء (۱۳۸۲)؛ رستم التواریخ، مصحح میترا مهرآبادی، تهران، دنیای کتاب
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲)، سفرنامه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، انتشارات نیلوفر
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات نگاه، چاپ دوم
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹)، مکافات نامه، مجموعه سه جلدی، صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست گردآوری، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول
- دوسرسو، ژان آنتوان (۱۳۹۱)، علل سقوط شاه سلطان حسین، مترجم ولی الله شادان، تهران، کتاب سرا، چاپ دوم
- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸)، آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات آوای نور، چاپ پنجم
- سیوری، راجر (۱۳۸۹)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ نوزدهم
- شاردن (۱۳۷۲)، سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، انتشارات توس

- صدیق سروستانی، رحمت الله (۱۳۹۰)، آسیب‌شناسی اجتماعی، تهران، انتشارات سمت، چاپ هفتم
- قطب‌الدین نیریزی (۱۳۷۹)، ترجمه رسول جعفریان، مجموعه سه جلدی صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول
- کروسینسکی (۱۳۹۰)، سقوط اصفهان، بازنویسی سید جواد طباطبایی، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ چهارم
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل (۱۳۶۲)، مجمع التواریخ، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری و سنایی، چاپ اول
- متی، رودی (۱۳۹۳)، ایران در بحران زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم
- ممتاز، فریده (۱۳۸۱)، انحرافات اجتماعی، نظریه‌ها و دیدگاهها، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول